شاید وقتی دیگر

چرا «روز صفر» نمی‌تواند به فیلمی دوست‌داشتنی تبدیل شود



نوشته یحیی نطنزی

عدم صداقت بزرگ‌ترین مشکل «روز صفر» است. نه به این معنا که فیلم در استناد به واقعیت‌های بخشی از تاریخ معاصرمان پنهان‌کاری می‌کند؛ بلکه بیشتر به این دلیل که فیلم با همه تلاشی که برای تحت تأثیر قراردادن مخاطب به کار می‌بندد در نهایت فیلم صادقی به نظر نمی‌رسد. وقتی فیلمی تا این حد اصرار دارد خودش را محصولی تابع سیاست‌های یک نظام سیاسی معرفی کند و مستندبودنش به واقعیت و دسترسی به اسناد طبقه‌بندی‌شده را جزء امتیازاتش بداند، مخاطب هم در کنار معیارهای سینمایی ناچار به در نظر گرفتن حقایق و بستری می‌شود که اثری مثل «روز صفر» از دل آن سر برآورده است. «روز صفر» به لحاظ فنی فیلم تأثیرگذاری از کار درآمده و در ادامه همان مسیری حرکت می‌کند که حاتمی‌کیا با «به وقت شام» یا بهرام توکلی با «تنگه ابوقریب» دنبال کرده‌اند؛ این دو مثال از این جهت در درک جهان‌بینی فیلم سعید ملکان کلیدی‌اند که مثل آن با سرمایه‌گذاری یک نهاد رسانه‌ای و متأثر از یک رویکرد فرمی / مضمونی ساخته شده‌اند؛ رویکردی که بیش از هر چیز فیلم‌های سینمایی را در قالب «پروژه‌های ملی» تعریف می‌کند و عامدانه روی مضامینی مثل وطن‌پرستی و فداکاری تأکید می‌گذارد. مشکل از جایی بروز می‌کند که این دستاوردهای فنی، یا مضامین موجهی مثل دفاع از خاک و کشور، به جای اینکه در بافت دراماتیک این آثار تنیده شوند و به خورد درام بروند، مثل یک وصله ناجور به فیلم‌ها الصاق می‌شوند و در نهایت گل درشت به نظر می‌آیند. شاید مهم‌ترین مشکل از تصور اشتباه سازندگان فیلم‌ها ریشه می‌گیرد؛ از اینکه خیال می‌کنند اگر بتوانند مثل بلاک‌باسترهای هالیوودی فیل هوا کنند و پروژه‌ها را به لحاظ تولید دهان‌پرکن جلوه دهند، مضامین مدنظرشان هم باورپذیر می‌شوند. غافل از اینکه باورپذیری در چارچوب درام قواعد دیگری دارد که فیلم‌هایی مثل «روز صفر» در به کارگیری آنها سهل‌انگار به نظر می‌رسند؛ قواعدی مثل شخصیت‌پردازی حساب‌شده که اتفاقا «روز صفر» در رسیدن به آن ناکام بوده و حتی در مواردی نتایج مضحکی به بار آورده است (مشخصاً وقتی در اواخر فیلم امیر جدیدی برای بار چندم ژست می‌گیرد و گردنش را تاب می‌دهد).

برای ساخت چنین فیلم‌هایی در بستر سیاسی کشوری مثل ایران دو الگوی امتحان‌پس‌داده وجود دارد که پیش از این تجربه شده‌اند و نتایج‌شان هم نسبتاً موفق بوده. یکی الگوی حاتمی‌کیا در «به رنگ ارغوان» و «بادیگارد» و دیگری الگوی محمدحسین مهدویان در «ماجرای نیمروز». در تجربه‌های حاتمی‌کیا تکلیف ما با شخصیت مشخص است و او را به‌عنوان یک مأمور امنیتی / حفاظتی پذیرفته‌ایم؛ البته مأموری که یا شخصاً دچار شک و تردید شده یا شرایط جامعه او را نسبت به آرمان‌هایش بدبین کرده. هویت و خاستگاه این شخصیت‌ها و سرسپردگی‌شان نسبت به آرمان‌ها برای مخاطب باورپذیرتر است و با دست‌انداز کمتری می‌تواند تلاطمات احساسی و روحی‌شان را دنبال کند. الگوی دوم هم روش مستندنگارانه‌ای که مهدویان دنبال کرده تا بدون تأکید روی یک شخصیت محوری و با جلب توجه نسبت به جزئیات تاریخی و بازسازی خلاقانه آنها ما را با فیلم همراه کند. «روز صفر» اما نه مانند تجربه‌های حاتمی‌کیا هویت و خاستگاه شخصیت محوری‌اش را برایمان روشن می‌کند و نه مانند الگوی مهدویان کندوکاو تاریخی را اصل قرار می‌دهد. به بیان ساده‌تر نه از الگوی جیمز باندی یا جیسون بوردنی محبوب حاتمی‌کیا تبعیت می‌کند و نه از الگوی «جی‌اف‌کی» مورد علاقه مهدویان. به جایش تصمیم گرفته مشابه تجربه مایکل‌مان در «وثیقه» (Collateral) قهرمانی بی‌گذشته و آینده برایمان ترسیم کند که صرفاً قرار است مأموریت خودش را به نحو احسن انجام دهد؛ قهرمانی با بازی امیر جدیدی که مثل تام کروز آن فیلم روی جذابیت‌های ظاهری و قهرمان‌پردازی و توانایی فیزیکی‌اش تأکید ویژه‌ای می‌شود. اما چرا فیلم ملکان در نزدیک شدن به جذابیت‌های فیلم مایکل‌مان هم ناکام می‌ماند؟ به این دلیل واضح که وینسنت (تام کروز) در فیلم مایکل‌مان یک آدمکش اجاره‌ای است که اجیر شده تا اهداف مشخصی را بی‌هیچ توضیح مشخصی از سر راه بردارد. اما قهرمان «روز صفر» یک مأمور امنیتی در استخدام یک نهاد حکومتی است که موظف شده یکی از تروریست‌های منفور خاورمیانه را به دام بیندازد.

در آبان ماه ۱۳۸۸ یکی از شبکه‌های تلویزیونی صدا و سیما تصمیم به نمایش فیلم مایکل‌مان گرفت و به سنت همیشگی‌اش با تغییراتی در ترجمه و دوبله، نسخه‌ای جدید اما جعلی را روی آنتن فرستاد. در این نسخه وینسنت نه یک قهرمان بی‌گذشته و آینده، بلکه مأموری با اهدافی مشخص بود که می‌خواست از زد و بندهای سیاسی کشورهای متخاصم پرده بردارد و حق را به حق‌دار برساند. در آخر هم موفق می‌شد و دست‌های پشت پرده و چهره‌های منفور را به سزای اعمال‌شان می‌رساند. تماشای «روز صفر» بیش از هر چیز خاطره دیدن همین نسخه را در ذهن تماشاگرش زنده می‌کند. ■

به انتظار شکستن یخ جشنواره

کوتاه از فیلم‌هایی که هیچ کدام انتظاراتم را برآورده نکردند



نوشته صوفیا نصرالهی

روز سوم جشنواره را پشت سر گذاشتیم و راستش چنته‌ام برای نوشتن خالی است. هیچ فیلمی هنوز نبوده که سر شوقم بیاورد؛ حتی هیچ سکانسی نبوده که نفسم را بند بیاورد و با هیجان برایتان بنویسم که فلان سکانس فلان فیلم را ببینید یا از کاراکتری بگویم که در یک فیلم دوستش داشتم، تا این جای کار همه کاراکترهای فیلم‌ها نچسب و دوست‌نداشتنی و باری به هر جهت بودند. امیدوارم امروز با دیدن «درخت گردو» ورق برگردد. فعلاً برویم سراغ دو سه فیلمی که از این روزها جا مانده بود و دلیل بیاوریم که چرا باید آنها را دید و چرا می‌شود از دیدن‌شان صرفنظر کرد.

۱) درست که «روز صفر» جزو بخش فیلم اولی‌های جشنواره است و علی‌القاعده نباید انتظار زیادی از فیلم می‌داشتیم اما پشت این فیلم یکی از مهم‌ترین مردان این سال‌های سینمای ایران یعنی سعید ملکان قرار دارد. ملکانی که اول به‌عنوان یک چهره‌پرداز مطرح نامش را ثبت کرد و بعد مهم‌تر از آن تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار یک سری فیلم جریان‌ساز در سینمای ایران از جمله «ابد و یک روز» سعید روستایی شد. یادم است که سال ساخته شدن «ابد و یک روز» روستایی بارها به نقش سعید ملکان در شکل گرفتن فیلم اشاره کرده بود.

اولین چالشم در برخورد با فیلم ملکان این بود که چرا درست یک سال بعد از فیلم «شبی که ماه کامل شد» نرگس آبیار که چه دوستش داشته باشید و چه نه برای اولین بار به موضوع عبدالمالک ریگی و فرقه‌اش به شیوه‌ای جسورانه نزدیک شد، حالا امسال باید دوباره شاهد فیلمی درباره دستگیری عبدالمالک ریگی باشیم؟ به نظرم انتخاب سوژه عجیبی بوده است. از ماجرای مالک ریگی و دستگیری‌اش چند سال می‌گذرد و حالا دو سال پی در پی شاهد فیلم‌هایی درباره او هستیم. پس تصورم بر این است که «روز صفر» باید ارزش افزوده‌ای داشته باشد که فیلم آبیار نداشت و حالا می‌خواهد از یک زاویه متفاوت به ماجرا نگاه کند. فیلم البته همین تلاش را هم دارد. اگر در فیلم آبیار ما از دل ریگی‌ها شاهد عملیات و اتفاقات بودیم اینجا دوربین تصویر دوری از ریگی نشان می‌دهد و با مأمور اطلاعات و امنیتی همراه می‌شویم که در نهایت موفق شد ریگی را گیر بیندازد. برخلاف تصورم «روز صفر» اصلاً فیلم ایدئولوژیکی نبود. بیشتر می‌شود گفت فیلم مفرحی است. فیلمی که نباید چندان جدی‌اش گرفت. شبیه یکی از آن اکشن‌های سرگرم‌کننده هالیوود که از دیدنش لذت می‌بریم و دو ساعتی پایش وقت می‌گذرانیم و بعد هم تمام می‌شود و می‌رود. فیلم به لحاظ اجرایی خوش ساخت است. یک قهرمان خوش‌تیپ دارد که شبیه کاراکترهای «مأموریت غیرممکن» یا «بورن» است. بیشتر شبیه یک فیلم جاسوس‌بازی است تا اثری که انتظار داشته باشیم عملیات دستگیری ریگی را به تصویر می‌کشد. در حقیقت اگر یک قصه خیالی بود به نظرم فیلم موفق‌تری می‌شد چون در حال حاضر اثر ساده‌انگارانه‌ای از کار درآمده است. اگر قصه یک گروه ضربت جاسوسی بود با یک سرکرده که دنبال آدم بد قصه بودند تا دستگیرش کنند، یک فیلم خوش رنگ و لعاب مفرح می‌شد. حالا ولی نمی‌شود امیر جدیدی را در قامت مأموری تصور کرد که از طریق یک دلال اطلاعاتی زن در آلمان جای ملاقات ریگی را می‌فهمد و یک تنه و با چهار عضو گروهش هواپیما را به زمین می‌نشاند! اصلاً شیوه دیالوگ گفتن و کاراکتر امیر جدیدی برای قصه ریگی باورپذیر نیست. از همه بدتر ساعد سهیلی است که نقش عبدالمالک ریگی اصلاً رویش ننشسته است. راستش همکاری‌های سعید ملکان و بهرام توکلی از «تختی» تا سریال شبکه نمایش خانگی چندان موفقیتی به دنبال نداشتند. حتی فیلم «تنگه ابوقریب» هم به لحاظ دراماتیک مشکل داشت. شاید اگر هر کدام برای خودشان شریک دیگری در نوشتن فیلمنامه و فیلمسازی پیدا کنند برای هر دویشان بهتر باشد.



۲) از نوشتن این چند خط ناراحتم چون همیشه برای سلیقه مجید برزگر احترام قائل بودم و فیلم‌های «فصل باران‌های موسمی» و «پرویز» به نظرم آثار قابل تأملی هستند که خبر از یک جهان‌بینی جالب و تر و تازه در فیلمسازی می‌دهند که سبک مخصوص خودش را در فیلمسازی دارد. در فیلم قبلی‌اش که اثر خسته‌کننده‌ای از کار درآمده بود یعنی «یک شهروند کاملاً معمولی» باز هم سوژه‌اش تکان‌دهنده به نظر می‌رسید هر چند اجرای مؤثری نداشت اما فیلم «ابر بارانش گرفته» در یک کلام اثر بسیار بدی است. بازیگر نقش اول هیچ سمپاتی ایجاد نمی‌کند. محرکه‌هایش مشخص نیست. کندی فیلم آزاردهنده است چون در رابطه میان پرستار و بیماران اتفاق خاصی ایجاد نمی‌شود. تنها سکانسی که از این فیلم برایم ماند جایی است که زن انگار میان دیوارها محبوس شده و دوربین از او دور می‌شود و موسیقی چایکوفسکی روی تصویر می‌آید. این تنها سکانس فیلم بود که ردی از مجید برزگر را روی خودش داشت. ■

عکس از محمد بدرلو